



تفهّم ما عینیت هستی ما و هستی ما همان تفهّم ماست

انسان بودن به معنای هستی در جهان، به معنای مشارکت عینی و عملی در بسترهای فرهنگی و اجتماعی و تاریخی است. به عبارت دیگر، تفهّم، شیوه‌ای برای هستی انسان است، تا شیوه‌ای برای معرفت و دانستن.

انسان بودن به معنای هستی در جهان، به معنای مشارکت عینی و عملی در بسترهای فرهنگی و اجتماعی و تاریخی است. به عبارت دیگر، تفهّم، شیوه‌ای برای هستی انسان است، تا شیوه‌ای برای معرفت و دانستن.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر شامل سه متن با عنوان یادداشت‌های درباره‌ی هایدگر است که توسط علی نیکوکار، پژوهشگر فلسفه نوشته شده است؛

معنا، ذهنیت، انسان

از منظر هایدگر ابژه‌های ذهنی بر ابژه‌های عینی اولویت هستی شناختی دارند؛ جهان ذهنی، جهانی انتزاعی، غیر قابل بررسی و دسترس‌ناپذیر نیست، بلکه جهان ذهنی نیز دارای عینیت است و عینیت‌های آن در جلوه‌های صورتی ابژه‌های عینی منعکس می‌شود. لذا ذهنیت حقیقت بوده و دارای اصالت است؛ معنا براساس چنین اصالت ذهنیتی به دنیای پیرامون انسان از سوی خود انسان بخشیده می‌شود.

هیچ معنای خارج از هستی انسان و تلقی وی از آن وجود نداشته، بنابراین معرفت شناسی مبتنی بر معناکاوی هستی‌های انسانی می‌باشد و باید از درون فرایند معنابخشی خود انسان دنبال شود. تنها معیار ارزیابی معنا خود معناست، و انسان موجودی معنا ساز است.

چون این معانی برساخته‌ی ذهن هستند، ذهنیت تنها معیار ارزیابی نهایی می‌باشد، پس اثبات‌گرایی با تاکید بر ابعاد بیرونی عینی، معیاری وهم‌آلود برای درک جهان انسانی است. به همین دلیل هایدگر نه به دنبال تبیین علّی جهان و شمول فرازمان و فرامکان، پیش‌بینی‌پذیر، کنترل‌پذیر و کشف‌پذیر، بلکه نظام معنایی مشترک فهم‌پذیر، تفسیرپذیر و تأویل‌پذیر میان انسان و ها می‌باشد.

تفهّم؛ فعالیت درگیرانه

فرض روش شناختی هایدگر این است که، درک و تفهّم در مسائل روزمره و رابطه‌ای آدمی، از مطالعه‌ی ابژه‌ها در علوم زیستی و طبیعی با پیش فرض‌های ابژه - سوژه و ذهن - بدن دکارت، متمایز است.

انسان بودن به معنای هستی در جهان، به معنای مشارکت عینی و عملی در بسترهای فرهنگی و اجتماعی و تاریخی است. به عبارت دیگر، تفهّم، شیوه‌ای برای هستی انسان است، تا شیوه‌ای برای معرفت و دانستن؛ تفهّم ما عینیت هستی ماست و هستی ما همان تفهّم ماست.

به همین سبب هایدگر، قهرمان غلبه بر شکاف عمل و نظر، ارزش و واقعیت، باید و هست، عین و ذهن، سوژه و ابژه، نگاه سوم شخص و نگاه اول شخص، و به طور کلی، وجود و موجود می‌باشد.

وی از این سنت ترجیحی "معرفت جدا شده از جهان عملی و عینی اثبات‌گرا"، بر معرفت منتج از فعالیت عملی درگیر فاصله می‌گیرد و اظهار می‌دارد که فعالیت ماهرانه درگیر و عملی، بر نظریه‌پردازی‌های عینی و اثبات‌گرا برتری دارد، زیرا قوام تفهّم و هستی در جهان (انسان) بر آن می‌باشد.

برای مثال در هایدگر، درک ماهیت چکش برحسب مشخصه‌های عینی - علمی - طبیعی آن مانند وزن، ضخامت، نرم کردن فلزها و... نمی‌تواند عمل چکش‌کاری را تبیین کند و این ویژگی‌ها می‌توانند تنها در ارتباط با خود عمل چکش‌کاری معنا دار شوند، یعنی عمل چکش‌کاری مقدّم بر معرفت بر این نظایر می‌باشد.

ما از طریق "فعالیت درگیرانه" با جهان برخورد می‌کنیم. انحراف روش شناختی زمانی ایجاد می‌شود که ما این توصیفات ظاهری را با عمل درگیری آن اشتباه بگیریم. به همین دلیل هایدگر معنای نظریه در کلیت آن را به دلیل دیدگاه چهارچوبی و محروم از واقعیتی که از فعالیت و معرفت عملی روزمره برداشت می‌شود، همواره مبتنی بر بستر خاص، نه جهان‌شمول، قلمداد می‌کند.

انسان در زندگی روزمره وقتی نیاز به تفهّم در جزء یا کلّ هستی خویش پیدا می‌کند که جهان بطور نامناسب عمل کند، یا برخی چیزها به طور صحیح عمل نکنند. هستی در رخداد است که لحظه ای پدیدار می‌گردد، همانطور که ابزار چکش وقتی خللی در آن وارد می‌شود آگاهی به نحوه هستی آن می‌یابیم.

تفهّم، از طریق تاویل‌گرایی یعنی پرتاپ شدن به چرخه تاویلی-تجربه زیستن روزمره در جهان، در قالب شعر و کلمات و نظایر آن بیان می‌شود. چرا که در گذشته و آینده و امکان‌های آدمی، آنچه هست در کلمات است و آنچه نیست در کلمات نیست، لذا کلّ تفهّم-نوع هستی انسان در جهان، نه تنها زیانمند است بلکه زیانمند نیز هست، چراکه انسان اینچنین ماهیتی دارد، و نمی‌تواند خارج از تاریخ و جهان اجتماعی، خود ایستاده و بیاندیشد.

هایدگر معیار و ملاک صحتّ نظریه را نه تنها در جهت‌بخشی و رسیدن به هدف محقّق، برای اصلاح حوزه مورد مطالعه یا نزدیک شدن به حلّ مسئله می‌داند، بلکه برای یک متخصص حرفه‌ای، نظریه بوسیله معرفت عملی پالایش می‌شود و در این فرایند ممکن است پذیرفته شده، تغییر یابد یا حذف شود. بالاترین سطح آزمون برای سنجش نظریه، زمانی بدست می‌آید که محقّق تجربه‌های عملی و واقعی گذشته خود را همچون منظرگاه‌های دریافتی خویش به کار گیرد. بنابراین ارزیابی نظریه در معنای عملی پیچیده‌تر از هر مدل و نظریه‌های صوری و علمی است.

هر نظریه‌ای متقوم بر عمل درگیرانه‌ای می‌باشد و نحوه عمل بطور پیشینی و ماتقدم، قوام و چگونگی شکل‌گیری نظریه را ایجاد می‌کند.

انسان در جهان

واژه "جهان" در هستی-در-جهان به معنای جهانی است که انسان در آن غوطه‌ور است. برخلاف هوسرل که معتقد بود از طریق آگاهی استعلایی می‌توانیم زندگی را اپوچه (تعلیق) کنیم تا به ذات اشیا برسیم، هایدگر معتقد است انسان چنان درگیر جهان است که به سختی می‌تواند خارج از آن، نسبت به آن شناخت کامل بدست آورد و از سویی دیگر تفهّم انسانی، هستی وی در همین زندگی است؛ شناخت، محصول و در پیوندی عمیق با زندگی قرار گرفته است.

تنها زمانی از در چگونگی جهان‌مان آگاه می‌شویم که تغییر در آن رخ دهد. رخداد لحظه‌ای ما را به شناخت رهنمون می‌کند. شخصی که با چکش کار می‌کند تا زمانی که نشکند، از آن آگاهی نمی‌یابد. به همین سبب جهان مبتنی بر علاقه ما نیست، بلکه خودش به نحوی در هستی عطا شده است، و وجود انسان ضرورتاً و همواره در جهان خودش گرفتار شده است.

به همین دلیل هایدگر مسئله معرفت را اصلاً مطرح نمی‌کند، چرا که انسان نمی‌تواند از خودش جدا شده و ابژه قرار گیرد؛ مسئله پیش روی بشر این نیست که چطور خودش را برای خودش تبیین کند، بلکه این است که چطور به درستی انسان باشد، انسان سوژه است نه ابژه.

هایدگر انسانیت را همانند وجود دارای تاریخی پیوسته و خود دگرگون می‌بیند. وی مشخصه اصلی مدرنیته را عینی سازی بیان می‌کند، مشخصه‌ای که هوسرل هم به سمت آن هدایت شد. هایدگر با تأکید بر ذهنیت تاریخی، عینیت را یک توهم فرهنگ مدرن و پیامد تحریف تاریخی دازاین می‌داند. هایدگر می‌گوید: «دازاین در وجود خودش تاریخی است، امکانات دسترسی و شیوه‌های تفسیر هستی‌ها، خودشان متنوع بوده و در اقتضات تاریخی متفاوت فرض دارند».

از نظر هایدگر، آدمی با زمانه گذشته‌اش بیشتر مترادف است تا با ساختار کنونی که از آن پدیدار گشته است، همچون تولد و مرگ. هوسرل نیز به این نکته، یعنی زیست جهان بین‌الذهانی پی برده بود، اما نسخه هایدگری

پدیدارشناسی، همهٔ مسیرها، امکانات، جهان و ظهور هستی به طور عام را، به سمت "هستی اولیه" برمی‌گرداند که در رابطه با آن، کلّ ساختار ماتقدم تجربهٔ آدمی، رمزآلود باقی می‌ماند.

مشکل هایدگر تشریح ظهور "کلّ متناهی" در معنای عامش از نقطهٔ اکنونی یعنی مطلق هستی می‌باشد. هستی همواره در هستنده پدیدار می‌شود، لذا پدیدارشناسی شیوهٔ دستیابی ما به آن چیزی است که موضوع هستی شناسی است. هستی شناسی صرفاً به شکل پدیدارشناسی ممکن است. هایدگر در تلاش است با تاویل پدیدارشناسی، به سوی پیش تفهّم‌های سایه‌وار هستی که همهٔ ما دارای آن هستیم یعنی پیش ساختارهای هستی، حرکت کند.

از نظر هایدگر، تاویل مجموعه اصول یا قواعد تفسیر متون آن‌طور که واژه شناسان می‌پنداشتند نیست، یا یک روش شناسی علوم اجتماعی آن‌طور که دیلتای فکر می‌کرد نیست، بلکه تاویل به تبیین پدیدارشناختی خود هستی انسان دلالت دارد. به تعبیری دیگر، بازگشت به هستی که خودش را، برای آدمی در مرحلهٔ آغازین به سبکی ناقص و مبهم می‌نمایاند، با تاویل پدیدارشناختی در صدد افشای آن پیش تفهّم‌ها می‌شویم، تا آنچه ضمنی است واضح و معنای خود هستی درک شود